

علی و آزادی

کیست علی؟ عدالت مظلوم

کیست علی؟ قرآن ناطق

کیست علی؟ آزادی ناطق

کیست علی؟ انسانیت ناطق

کیست علی؟ تندیس حق و حقیقت

کیست علی؟ فریاد خاموش اسلام حق

کیست علی؟ مسیح باز مصلوب

کیست علی؟ ابراهیم آتش نمرود

کیست علی؟ موسی باز آواره سرزمین سینا

کیست علی؟ فیزیک مجسم شعار، آگاهی و آزادی و قدرت محمد، پیام

آور جبل النور انسانیت

کیست علی؟ فریاد خاموش احد، احد، بلال امه ابن خلف

کیست علی؟ صبر شکنجه عمار و سمیه و یاسر ابوجهل

کیست علی؟ جنازه مثله شده میثم

کیست علی؟ طوفان در هم پیچیده جبهه‌های نبرد احد

کیست علی؟ جگر پاره شده حمزه در زیر دندان هنده

کیست علی؟ ناله‌های تنهائی انسانیت محروم در چاه‌های ینبع مدینه

کیست علی؟ عقل و دیده معراج انسانیت محمد

کیست علی؟ سفینه نجات انسانیت منهزم

کیست علی؟ مصباح الهدای عدالت مستضعفین

کیست علی؟ مالم الطریقه کلمه آزادی

کیست علی؟ قتل شدت عدالت

کیست علی؟ ذوالفقار مصلحت و نفاق

کیست علی؟ تک سوار اسرای توحید ابراهیم

کیست علی؟ گل سرخ آتش دادگاه قایلی ابراهیم

کیست علی؟ جنازه قتل هابیل تاریخ بر دوش کلاغان سیاه تاریخ

کیست علی؟ فاروق خندق شرک و توحید

کیست علی؟ طوفان خیبر حقیقت و آزادی

کیست علی؟ نهروان بالنده اسلام فقاقت

کیست علی؟ صفین مدام اسلام قدرت

کیست علی؟ آتش ذوالفقار جمل اسلام منفعت

کیست علی؟ دروازه مدینه معرفت

کیست علی؟ وارث کلمه وحی محمد

کیست علی؟ قتل محراب شریعت

کیست علی؟ محکوم دادگاه جهالت و فقاقت

کیست علی؟ پرچم بر زمین افتاده حریت

علی و اخلاق

اخلاق علی، دعا و نیایش‌های او:

رمضان، ماه بر در حق کوفتن به حلقه وجود!

خداوندا! این را خوب می‌دانیم که بزرگترین هدیه‌ائی که انبیاء عظامت برای بشریت به همراه آوردند «دعا» بود چرا که با دعا بود که برای اولین بار بشریت واسطه‌های طبقاتی را که در اشکال روحانیت مذاهب عرض اندام می‌کرد، از میان برداشت و انسان و رای طبقه توانست رابطه مستقیم با خداوند پیدا کند و با شکل‌گیری این رابطه مستقیم بین انسان و خدا بود که فونکسیون خداپرستی در «پداگوژیکی انسان» به صورت هدف داری در تکامل انسان و جامعه و وجود در آمد و هستی چنان که علامه اقبال لاهوری می‌گوید؛ توانست تفسیر معنوی پیدا کند و به این سوال همیشگی همه انسان‌ها پاسخ دهد که از کجا آمده‌ام؟ آمدن بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر نمائی وطنم؟ و به آن جواب وجودی بدهد که: «رحم الله المرء علم من این، و فی این، و الی این - رحمت خدا بر شخصی که پیوسته بداند که از کجا آمده است و حال در کجا قرار دارد و به کجا می‌رود» (امام علی).

۳

علی و انسانیت

شاید اگر بخواهیم هدف مشترک رسالت تمامی پیامبران

ابراهیمی و مصلحین و اندیشمندان و متفکرین مردمی از آغاز تاریخ بشر تاکنون در یک کلمه به نمایش بگذاریم بدون هیچ تردیدی آن کلمه «انسان» می‌باشد. چراکه تنها فونکسیون تمامی تبعیضات و دسته بندی‌ها و اختلافاتی که از آغاز تاریخ بشریت تاکنون بر بشریت تحمیل شده است، عبارت است از «قطعه و قطعه شدن انسان و انسانیت»، به عبارت دیگر همه این فشارها و تبعیضات و ستم‌ها و ... در تاریخ بشریت یک فونکسیون واحد داشته‌اند و آن عبارت است از «قطعه قطعه کردن انسان واحد اولیه» می‌باشد. چراکه انسان اولیه در جامعه اشتراک اولیه چه در عرصه فردی و چه در عرصه اجتماعی، یک «من واحد» بود، هر چند این وحدت او یک وحدت طبیعی بود و نسبت به وحدت نهائی بشریت که یک وحدت انسانی می‌باشد به لحاظ کیفی دارای اختلاف پتانسیل زیادی می‌باشد، اما به هر حال تا زمانیکه در جامعه اشتراک اولیه، انسانیت هنوز به صورت همه جانبه و عریان در دامن طبیعت زندگی می‌کرد، هم در عرصه فردی و هم در عرصه اجتماعی آنچنانکه دورکیهم و یا ژان ژاک روسو می‌گوید «یک وحدانیت کامل داشت و یک وحدانیت تمام عیار با طبیعت داشت.»

۱۰

۲

علی و آزادی

کیست علی؟ آموزگار زینب مقاومت
 کیست علی؟ آموزگار عباس صداقت
 کیست علی؟ آموزگار مالک اشتر مسئولیت
 کیست علی؟ آموزگار میثم تمار عدالت
 کیست علی؟ آموزگار عمار یاسر حریت
 کیست علی؟ اسلام در آینه عدالت
 کیست علی؟ محمد در سیمای تاریخ
 کیست علی؟ مصلحت در تعریف حقیقت
 کیست علی؟ تعریف کلمه توحید
 کیست علی؟ فلش شدن انسان
 کیست علی؟ امام رفتن انسان
 کیست علی؟ بنده خدا در زمین
 کیست علی؟ کلمه آزادی در زمان
 کیست علی؟ ترجمان حریت در بشر
 کیست علی؟ تندیس تقوا در شهوت
 کیست علی؟ شهید عدالت در حکومت
 کیست علی؟ امام انسانیت در بودن
 کیست علی؟ اسرار خلوت‌های محمد
 کیست علی؟ ضارب خندق شرک
 کیست علی؟ مضروب وحدت نفاق
 کیست علی؟ مقتول صلیب جهالت
 کیست علی؟ آنچنانکه محمد در وصفش گفت: «**علی مع الحق، الحق مع علی** - همه جا و همه وقت علی باحق است آنچنانکه حق با علی است».

سلام بر علی، سلام بر کلمه آزادی
 سلام بر علی، سلام بر کلمه عدالت
 سلام بر علی، سلام بر کلمه انسانیت
 سلام بر علی، سلام بر کلمه حریت
 سلام بر علی، سلام بر کلمه صداقت
 سلام بر علی، سلام بر کلمه شجاعت
 سلام بر علی، سلام بر کلمه حقیقت
 سلام بر علی، قرآن ناطق
 سلام بر علی، عدالت ناطق
 سلام بر علی، انسانیت ناطق
 سلام بر علی، عدالت مظلوم و اسلام حق
 سلام بر علی، وارث تاریخی محمد
 سلام بر علی، عبادالله و بنده خدا در زمین

کیست علی؟ صحیفه ناطق حری محمد
 کیست علی؟ هارون موسی حری جبل النور مکه
 کیست علی؟ مولود کعبه رهائی بشریت
 کیست علی؟ رب النوع سخن بر منبر
 کیست علی؟ رب النوع شمشیر در جهاد
 کیست علی؟ رب النوع وفا در کنار محمد
 کیست علی؟ رب النوع عدالت در حکومت
 کیست علی؟ رب النوع مقاومت در وحدت
 کیست علی؟ رب النوع آزادی در جامعه
 کیست علی؟ رب النوع پدر در خانه
 کیست علی؟ رب النوع قلم در نهج البلاغه
 کیست علی؟ رب النوع سیاست در حقیقت
 کیست علی؟ رب النوع حقیقت در مصلحت
 کیست علی؟ رب النوع عشق در پرستش
 کیست علی؟ رب النوع حریت بر قاتل
 کیست علی؟ رب النوع شعور در نهر روان
 کیست علی؟ رب النوع شرف در صفین
 کیست علی؟ رب النوع انسانیت در جمل
 کیست علی؟ رب النوع شجاعت در احد
 کیست علی؟ رب النوع تقوی در خندق
 کیست علی؟ رب النوع فداکاری در خیبر
 کیست علی؟ رب النوع قضاوت بر خوارج
 کیست علی؟ رب النوع عقلانیت در توحید
 کیست علی؟ رب النوع ایمان در اسلام
 کیست علی؟ رب النوع کار در مزرعه
 کیست علی؟ رب النوع عرفان در چاه‌های ینبع
 کیست علی؟ رب النوع شکست در جبهه درونی
 کیست علی؟ رب النوع پیروزی در جبهه برونی
 کیست علی؟ رب النوع سکوت در وحدت
 کیست علی؟ رب النوع موعظه در حقیقت
 کیست علی؟ رب النوع کفر در شرک
 کیست علی؟ رب النوع ایمان در توحید
 کیست علی؟ رب النوع شیعه در شورای عمر
 کیست علی؟ رب النوع آگاهی در نهج البلاغه
 کیست علی؟ رب النوع تحمل در حکمیت صفین
 کیست علی؟ رب النوع مدیریت در نامه مالک اشتر
 کیست علی؟ رب النوع اخلاق در وصیّت نامه به حسن
 کیست علی؟ رب النوع تنهائی در خداپرستی
 کیست علی؟ آموزگار حسین شهادت

علی و اخلاق

۷۵ - (سوره النساء)

«... رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا - آن زمان که آن پیشگامان امت به سوی آزادی گریختند و در آن کهف جای گرفتند گفتند؛ «ربنا و ملکا و الها» از جانب خودت رحمتی بر ما ارزانی کن تا این حرکت و مبارزه ما برای ما بستر تکامل گردد» (آیه ۱۰ - سوره کهف)

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي - وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي - وَاخْلُقْ عَقْدَةً مِنِّي لَسَانِي - يَفْقَهُوا قَوْلِي - وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي - هَارُونَ أَخِي - اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي - وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي - كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا - وَنَذُكُرَكَ كَثِيرًا - آن زمانی که به موسی امر کردیم که به طرف فرعون برو که طغیان کرده است موسی گفت؛ پروردگارا سینه من را گشاده ساز - پروردگارا این مبارزه با فرعون را بر من آسان گردان - پروردگارا زبان من را در مبارزه با فرعون باز کن تا مردم پیام من را در یابند - پروردگارا برای من یاور و کمکی از اهلم هارون برادرم قرار بده تا پشتم در مبارزه توسط او محکم گردد و او را در مبارزه با فرعون شریک گردان تا من در مبارزه با فرعون تو را بستایم و ذکرت را بزرگ شمارم چرا که تو بر ما بصیر می‌باشی» (آیات ۲۵ تا ۳۴ - سوره طه)

الها: هستی‌ام را در فلاخن نیستی‌ام قرار می‌دهم وبا حلقه نیستی وجودم آنقدر بر در خانه هستی ات می‌کوبم تا فریاد تو در این خانه بلند شود که؛

«یا ملانکتی قد استحییبت من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له - ای ملانکه از در کوفتن بنده‌ام شرم دارم چراکه برای او غیر من کسی نیست - پس غفران را نصیب اش کردم» (حدیث قدسی)

رحیما: از این خانه گریخته بودم تو مرا خواندی، آواره سینای رفتن ام بودم تو دیدی، سرگردان ربذه زیستن ام گشتم، تو یافتی!

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى - وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى - وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى - آیا تو یتیمی نبودی که ما تو را خواندیم - و آورده‌ای نبودی که تو را دیدیم - و فقیر و سرگردانی نبودی که ما تو را یافتیم» (آیات ۷ الی ۹ - سوره الضحی)

رحمانا: آگاهی که بی تو نیستم و می‌دانم که بر در خانه

ایزدا: مدام و پیوسته به این اصل ایمان داریم که بزرگترین کشف بشریت از آغاز تاریخ تا کنون کشف «دعا» بوده است چراکه با دعا عشق و نیاز بشریت به معبود و خالق و رفیق از صورت زمینی و بت‌پرستی و بنده‌پرستی و قدرت‌پرستی و طبقه‌پرستی و... به طرف پرستش معشوق مطلق و معبود مطلق در آمد!

پروردگارا: تمامی بندگان خاص خودت در آن زمان که در تلاش بودند تا جدی‌ترین نیازهای وجودی و اجتماعی و تاریخی و سیاسی خود را مطرح کنند، همه در لباس دعا با تو مطرح کرده‌اند - از ابراهیم گرفته تا موسی و از عیسی تا محمد و از علی و حسین تا سجاد و... همه عالی‌ترین خواسته همیشگی خود را در لباس دعای با تو مطرح کرده‌اند، ما نیز به تاسی از آن‌ها نیازهای وجودی و اجتماعی و انسانی و تاریخی خود را در لوی دعا با تو مطرح می‌کنیم باشد که قبول افتد و در نظر آید؛

«... رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ - رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - آن زمان که ابراهیم همراه با اسماعیل کعبه را بنا کردند با این دعا کار خود را پایان دادند که؛ پروردگارا این عمل را از ما قبول فرما تو سمیع و دانائی - باز ابراهیم از پروردگارش خواست که؛ خدایا ما را از مسلمین خودت قرار بده و ذریه ما را از امت مسلمان خودت گردان - بارالها از میان این امت مسلمان برانگیزان رسولانی تا آیات تو را بر آن‌ها بخواند و با تعلیم کتاب و حکمت در میان آن‌ها اخلاق و تزکیه دهد» (آیات ۱۲۷ الی ۱۲۹ - سوره بقره).

«... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - و از مردم حاضر در حج (ابراهیم) هستند گروهی که می‌گویند؛ بار پروردگارا دنیا و آخرت را برای ما نیک گردان» (آیه ۲۰۱ - سوره بقره)

«... رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا - بر پیشگامان واجب است که آن زمانی که مستضعفین آن جامعه بر پایه آگاهی به خودآگاهی می‌رسند و با قیام خود اعلام می‌کنند که؛ خدایا! ما را از این دیار که رهبران آن از ستم کارانند خارج گردان و به جای این ستمکاران حاکم بر ما رهبرانی صالح جانشین گردان و برای حرکت ما حامیان هدایت‌گری قرار بده» (آیه ۱۰۰ - سوره بقره)

۱. «بَعَثت لَنُحْرَجَ عِبَادَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ وَ مِنْ ذُلِّ الْأَرْضِ إِلَى عِزِّ بَيْتِ اللَّهِ وَ مِنَ الْجَوْرِ إِلَى الْعَدْلِ وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَى الْإِسْلَامِ - پاسخ سرباز مسلمان به رستم فرخ زاد فرمانده سپاه ساسانی که از او در باب علت حمله اعراب به ایران پرسید، همان واقعه که فردوسی در شاهنامه از آن به عنوان شعر زیر از آن یاد می‌کند:

ز شیر و شتر خوردن سوسمار / عرب را بجانی رسیده است کار

که تاج کیانی کند آرزو / تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

و یکی از آن سربازان مسلمان وقتی در برابر تحقیرهای رستم فرخ زاد قرار گرفت گفت از تمام آن تحقیرهایی که تو فرمودی ما بدتر بودیم. اما به قوت اسلام امروز آماده‌ایم تا شما را «از بندگی یک دیگر در لوی توحید به بندگی خداوند برسانیم و از ذلت زمین به عزت آسمان ببریم و از جور ادیان به عدل اسلام هدایت کنی».

تو جز به عمل نشاید رحمتی کن تا عمل ام برای تو باشد، تا از آنانی باشم که برای ابدیت دنیا زندگی می‌کنند و برای مردن فردا مبارزه می‌کنند، نه آنانی که برای آخرت زندگی می‌کنند و برای دنیا می‌میرند.

«کن فی دنیاک کانک تعیش ابداً و کن فی الاخره کانک تموت غدا - برای دنیای ات آنچنان زندگی کن که انگار تا ابد زنده‌ای و برای آخرتات آنچنان که فردا می‌خواهی بمیری» (پیامبر اکرم)

«...یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ... - آخرت روزی است که شخص هر آنچه را که از دنیا فرستاده است می‌بیند» (آیه ۴۰ - سوره النبأ)

«لَا تَخُنْ مَنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِهِ غَيْرِ عَمَلٍ - از آنانی نباشید که بدون انجام عمل دنیا به نتیجه خوب آخرت اعتقاد دارند» (نهج البلاغه- کلمات قصار ۱۵۰).

«وَ يَرْجَى التَّوْبَةَ بِه طَوْلِ الْأَمَلِ» از آنانی نباشید که به خاطر آرزوهای فراوان خود ارزیابی‌های نفسانی خود را رها می‌کنند.

«يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ وَ يَعْمَلُ فِيهَا بِه عَمَلِ الرَّاغِبِينَ» از آنانی نباشید که در گفتار و نصیحت به خلق مانند زاهدان دنیا صحبت می‌کنند ولی در خلوت‌گه زندگانی خویش مانند دنیاپرستان عمل می‌نمایند.

«إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ وَ إِنْ مَنَعُ مِنْهَا لَمْ يَقْتَعْ» از آنانی نباشید که چون به قدرت و ثروت می‌رسند هرگز سیر نمی‌شوند و هر گاه که این قدرت و ثروت از آن‌ها گرفته شود قانع نمی‌گردند.

«يَعْجُزُ عَنِ شُكْرِ مَا أُوتِيَ وَ يَبْتَغِي الزَّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ» از آنانی نباشید که در شکر گزاری آنچه دارند عاجز هستند و پیوسته در تلاش فزونی قدرت و ثروت می‌باشند.

«يُنْهَى وَ لَا يَنْتَهَى» از آنانی نباشید که خلق را از عمل بد نهی می‌کنند اما خود به آن بدی‌ها عمل می‌کنند.

«وَ يَأْمُرُ بِه مَا لَا يَأْتِي» از آنانی نباشید که خلق را به معروف دعوت می‌کنند اما خود به آن معروف‌ها عمل نمی‌نمایند.

«يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ» از آنانی نباشید که در سخن به صالحین و علی دم می‌زنند اما در عمل از آنان دوری می‌کنند.

«وَ يَبْغِضُ الْمُنْذِبِينَ وَ هُوَ أَحَدُهُمْ» از آنانی نباشید که در ادعا با گمراهان و مغضوبین مخالفند اما در عمل مانند آن‌ها عمل می‌کنند.

«اِحْرَهُ الْمَوْتِ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ وَ يَقِيمُ عَلَى مَا يَحْرَهُ الْمَوْتُ مِنْ أَجَلِهِ» از آنانی نباشید که به علت جنایت‌های خود از مرگ وحشت دارند و باز بر این جنایت‌های خود که عامل زشتی مرگ در نگاه آنها می‌باشد پای می‌فشارند.

«إِنْ سَقَمَ ظَلَّ نَادِمًا وَ إِنْ صَحَّ آمَنَ لَاهِيًا» از آنانی نباشید که چون به بلاها گرفتار می‌شوند نادم می‌گردند و همین که بلاها بر طرف شد دوباره به خودبینی‌ها و خودپرستی‌ها و دنیاپرستی روی می‌آورند.

«يَعْجَبُ بِنَفْسِهِ إِذَا عُوْفِيَ وَ يَقْتَضُ إِذَا أُبْتَلِيَ إِنْ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا

وَ إِنْ نَالَه رَحَاءٌ أَعْرَضَ مُعْتَرًّا» از آنانی نباشید که در عرصه عافیت‌ها خود پرستند و در عرصه بلاها خود کم بین، و چون گرفتار مشکلات دنیا می‌گردد دعا و زاری می‌کند و چون به رفاه و قدرت دنیا دست پیدا کرد سرکش می‌شود.

«تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَى مَا يَظُنُّ وَ لَا يَغْلِبُهَا عَلَى مَا يَسْتَقِينُ» از آنانی نباشید که عقل و نفس خود را بر گمان و ظن سوار می‌کنند نه بر یقین و شناخت.

«يَخَافُ عَلَى غَيْرِهِ بِأَدْنَى مِنْ ذَنْبِهِ وَ يَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرٍ مِنْ عَمَلِهِ» از آنانی نباشید که برای انحراف و گناه مردم کمتر از انحراف و گناه خودشان بیم‌کنند و برای عمل ناچیز خود پاداشی بیش از عمل خلق قائل هستند.

«إِنْ اسْتَعْنَى بِطَرٍّ وَ فُتِنَ وَ إِنْ افْتَقَرَ قَيْطٌ وَ وَهَنَ» از آنانی نباشید که وقتی مستغنی از قدرت و ثروت می‌شوند بر خلق سرکش می‌کنند و آن زمان که در بلاها گرفتار می‌شوند تن بهر ذلتی برای کسب قدرت و ثروت از دست رفته‌شان می‌دهند.

«يَقْصُرُ إِذَا عَمِلَ وَ يَبَالِغُ إِذَا سَأَلَ» از آنانی نباشید که در مرحله عمل ضعیف‌اند اما در عرصه حرف و کلام مدعی و زیاده گو.

«إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ الْمَغْصِبَةَ وَ سَوَّفَ التَّوْبَةَ وَ إِنْ عَرَتْهُ مَخْنَةٌ أَنْفَرَجَ عَنْ شَرَائِطِ الْمَلَةِ» از آنانی نباشید که چون به نعمت‌های دنیا دست پیدا کنند اسیر دنیاپرستی می‌شوند و اخلاق و دیانت را در پای دنیاپرستی خود قربانی می‌کنند و آن زمان که دنیا و ثروت و قدرت دنیا از آن‌ها روی بر می‌تاباند، بر اخلاق و دیانت که خود در حرف مدعی آن بوده‌اند شورش می‌کنند.

«يَصِفُ الْعِبْرَةَ وَ لَا يَعْتَبِرُ وَ يَبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَ لَا يَتَعَطَّ» از آنانی نباشید که وقتی بر منبر حرف سوار می‌شوند خلق را در عبرت گرفتن از گذشته‌ها درس می‌دهند، در صورتی که خود را در عمل نسبت به این عبرت‌ها بی‌نیاز می‌بینند و به توده‌ها موعظه و اخلاق می‌آموزند اما عمل خود را و رای موعظه و اخلاق می‌بینند.

«فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدِلٌّ وَ مِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌّ» از آنانی نباشید که در زبان مسلح‌اند اما در عمل بیس.

«يَنَافِسُ فِيمَا يَفْتِي وَ يَسَامِحُ فِيمَا يَبْقَى» از آنانی نباشید که برای منافع دنیایی خویش سرکش‌اند اما برای منافع آخرتی خود زبون.

«يَرَى الْغَنَمَ مَغْرَمًا وَ الْغُرَمَ مَغْنَمًا» از آنانی نباشید که زیان سرکشی دنیا را سود می‌پندارند و سود عمل آخرتی را زیان می‌انگارند.

«يُخْشَى الْمَوْتَ وَ لَا يَبَادِرُ الْفُوتَ» از آنانی نباشید که از مرگ می‌ترسند ولی تهدیدات را بدل به فرصت نمی‌کنند.

«يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِيلُ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ» از آنانی نباشید که گناهان غیر خود را بزرگ می‌کنند اما همان گناهان وقتی که خود انجام می‌دهند در برابر خلق کوچک جلوه می‌دهند.

«وَ يَسْتَكْبِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ» از آنانی نباشید که با

تبلیغات شبانه روزی خود عمل مفید غیر خود را کوچک نمایش می‌دهند و عمل کوچک خود را در نگاه توده‌ها به فریب بزرگ می‌کنند.

«فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ وَ لِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ» از آنانی نباشید که بر عمل غیر خود خرده گیر و منتقد اما بر اعمال خودی مدارا و سازش کارند.

«الَّذِينَ مَعَ الْأَعْيَابِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الَّذِينَ مَعَ الْأَقْرَاءِ» از آنانی نباشید که پیوند و رابطه با طبقه برخوردار را بیشتر از پیوند و رابطه با طبقه محروم و زحمت کش دوست دارند.

«يَحْكُمُ عَلَىٰ غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ وَ لَا يَحْكُمُ عَلَىٰهَا لِغَيْرِهِ» از آنانی نباشید که در کرسی قضاوت بر محکومیت غیر خود و حقانیت خود حکم می‌رانند نه در محکومیت خود و حقانیت دیگران.

«يُرْشِدُ غَيْرَهُ وَ يَغْوِي نَفْسَهُ» از آنانی نباشید که خود گمراه‌اند اما خلق را دعوت به هدایت می‌کنند.

«فَهُوَ يَطَاعُ وَ يَعْصِي» از آنانی نباشید که مردم بر اخلاق آن‌ها اطاعت می‌کنند در صورتی که خود بر اخلاق مدعی خویش کافرند و عاصی.

«وَ يَسْتَوْفِي وَ لَا يُوْفِي» از آنانی نباشید که وقتی نوبت دیگران می‌باشد تماما می‌گیرند اما وقتی که نوبت خود می‌شود پس نمی‌دهند.

«وَ يَخْشَى الْخُلُقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ وَ لَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خُلُقِهِ» از آنانی نباشید که از خلق می‌ترسند برای حکومت دنیای خود اما از خدای خلق به خاطر منافع خلق هراسی ندارند.

گریما: کدامین دعا به تو رسد؟ که زبانش از تو نباشد! ما را بیاموز آن زبانی که دعایش به تو می‌رسد و تو از دعایش به خود می‌پیچی.

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| ای خدای پاک بی انباز و بار | دست گیر و جرم ما را در گذار |
| یاد ده ما را سخن‌های رفیق | که تو را رحم آورد آن ای رفیق |
| هم دعا از تو اجابت هم زتو | ایمنی از تو مهابت هم زتو |
| گر خطا کردیم اصلاحش تو کن | مصلحی تو ای تو سلطان سخن |
| کیمیا داری که تبدیلتش کنی | گرچه جوی خون بود نیلتش کنی |
| این چنین میناگری‌ها کار تست | وین چنین اکسیرها ز اسرار تست |

مثنوی - دفتر دوم - صفحه ۹۰

صمدا: عزم ما را در خدمت خویش محکم دار! پیوند ما را در راه خود قوی گردان، نگاه خود را بر ما مدام کن و زبان خود را بر ما سلام کن، تا آنگاه که به تو می‌نگریم تک سوار میدان راز و نیاز شویم و آنگاه که به خویش می‌نگریم همه سوز و نیاز گردیم.

«قُو عَلَىٰ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَ اشْدِدْ عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي وَ هَبْ لِي الْجِدَّ فِي خَشْيَتِكَ وَ الدَّوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بَخْدِ مَتَكْ حَتَّىٰ اسْرَحَ إِلَيْكَ فِي مِيَادِينِ السَّابِقِينَ وَ اسْرِعْ إِلَيْكَ فِي الْبَارِزِينَ وَ اشْتَأِقْ إِلَيَّ قَرِيبًا فِي الْمَشْتَأَقِينَ وَ ادْنُو مِنِّي دُنُو الْمُخْلِصِينَ وَ اخَافُكَ مَخَافَةَ الْمُوقِنِينَ وَ اجْتَمِعْ فِي جَوَارِكِ

مع المومنین: خدایا در خدمت به خودت جوارحم را محکم گردان و بر عزیمت به سویت جوانحم را قوی گردان و به من جدیت در خشیت خودت عطا فرما و دوام در پیوند با خودت را برایم ممکن ساز، تا در میدان‌های شدن به سوی و بروی تو از دیگران سبقت گیرم و در زمره پیش تازان قرب تو بشوم، یا رب، در عرصه اخلاص به قرب خودت پیش تازم گردان، ملکا خوفی از خودت که بر اهل یقین بخشیدی به من عطا فرما و در حرکت به سوی خویش در جمع مومنان راحت قرارم بده» (دعای کمیل- فرازهای آخر).

| | |
|-----------------------------------|--------------------------------------|
| دلا به سوز که سوز تو کارها بکند | دعای نیمه شبی دفع صد بلا بکند |
| عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش | که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند |
| زملک تا ملکوتش حجاب بردارد | هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند |
| طبيب عشق مسیحا دمست و مشفق | لیک چو درد رد تو نبیند کرا دوا بکند |
| تو با خدای خود انداز کار و دل | خوشدار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند |
| زبخت خفته ملولم بود که بیداری | بوقت فاخته صبح یک دعا بکند |
| بسوخت حافظ و بوئی به زلف یار نبرد | مگر دلالت این دولتش صبا بکند |

حامدا: در شناخت تو ناتوانم چراکه در صحرای من‌های مجازی خود سر گردانم، در تنهائی «من حقیقی خویش» در فغانم نه تن‌هایم که یاد تو دارم و نه بیگانه‌ام که خود را می‌جویم، دریاب مرا بیش از آنکه کرکس‌های «من‌های مجازی‌ام» زندان بان من حقیقی خدائی ام گردد.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ...» از آنانی نباشید که خدا را فراموش کردند و حاصل آن شد که خود را فراموش نمودند» (آیه ۱۹ - سوره الحشر).

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| ای تو در پیکار خود را باخته | دیگران را تو زخود نشانخته |
| تو بهر صورت که ای بیستی | که منم این و الله آن تو نیستی |
| یک زمان تنها بمانی تو زخلق | در غم اندیشه مانی تا به خلق |
| این تو کی باشی که تو آن اوحدی | که خوش و سرمست و زیبا آمدی |
| مرغ خویشی صید خویشی دام خویش | صدر خویشی فرش خویشی بام خویش |
| جوهر آن باشد که قائم با خود است | آن عرض باشد که فرع او شده است |
| گر تو آدم زاده‌ائی چون او نشین | جمله ذرات را در خود ببین |
| چیست اندر خم که اندر بحر نیست | چیست اندر خانه کاندر شهر نیست |

مثنوی - دفتر چهارم - صفحه ۲۲۹

وحیدا: گاه از تو می‌گفتم «من حقیقی‌ام» که به عظمت همه وجود بود در خویش احساس کردم و آن زمان که خویش را نگریم در سرزمین خودهای سرگردان خودم آواره شدم، خودهائی که (از خود طبقاتی تا خود سنتی و تاریخی و اجتماعی‌ام و...) مرا از هر طرف به تازیانه‌های بودنم به چالش کشیده بودند و کرکس‌وار لاشه من حقیقی‌ام را مانند - پرومته در زنجیر زئوس - قطعه قطعه می‌بلعیدند.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا - فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا - وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا - قسم به من و آنچه که این من را بیاراست- پس من در دو سرزمین بیاراست، سرزمین فجور و سرزمین تقوی- من سرزمین تقوی «که آن من حقیقی و خدائی شدنم می‌باشد» فلاح گردید- من سرزمین فجور «که آن خودهای بی نهایت بودنم می‌باشد» زیان کارم گردانید» (سوره الشمس- آیات ۷ الی ۱۰).

| | |
|---|-------------------------------------|
| سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد | و آنچه خود داشت زیگانه تمنا می‌کرد |
| گوهی کز صدف کون و مکان بیرون بود | طلب از گم شدگان لب دریا می‌کرد |
| مشکل خویش بر پیر مغان بر دم دوش | کو به تائید نظر حل معما می‌کرد |
| دیدمش خرم و خوش دل قحی باده بدست | واندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد |
| گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم | گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد |
| گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند | جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد |
| آن همه شعبده عقل که می‌کرد آجا | سامری پیش عصا و ید بیضا می‌کرد |
| فیض روح القدس از باز مدد فرماید | دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد |
| بیدلی در همه احوال خدا با او بود | او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد |
| گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست | گفت حافظ گله‌انی از دل شنیدا می‌کرد |

جلیلا: تو نزدیکی و من تو را دور می‌پندارم، تو با وجودی و من بیگانه از خویش ام، تو به امنی و من در یمنت می‌انگارم، اگر کرم کنی تو را می‌بینم و اگر بر من عدالت به ورزی فرعون موسی خویش می‌گردم.

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (سوره البقره- آیه ۱۸۶) و ای محمد هر گاه بندگان من از تو پرسیدند به آن‌ها بگو که؛ من از «من مجازی» شما به شما نزدیک ترم و به در خواست شما پاسخ خواهم گفت در صورتی که من را بخوانید و به من ایمان داشته باشید و این است رمز هدایت تکاملی شما البته اگر رشد می‌خواهید.

«...نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ - من از رگ گردن بندگانم به آنها نزدیک ترم» (سوره ق- آیه ۱۶).

«ما رایت شینا الا رایت الله قبله و به عده و معه - نمی‌بینم هیچ چیز را مگر این که خدا را قبل از آن وجود و بعد از آن وجود و همراه آن وجود می‌نگرم» (امام علی).

| | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| ای خدا ای فضل تو حاجت روا | با تو یاد هیچ کس نبود روا |
| اینقدر ارشاد تو بخشیده‌ائی | تا بدان بس عیب ما پوشیده‌ائی |
| قطره دانش که بخشیدی زبیش | متصل گردان به دریا های خویش |
| قطره علم است اندر جان من | وا رهانش از هوی و از خاک تن |
| پیش از این کاین خاک‌ها خسفش کنند | پیش از این کاین بادها نشفش کنند |
| گرچه چون خسفش کند تو قادری | کش از ایشان و استانی و اخری |
| گر در آید در عدم یا صد عدم | چون به خوانش او کند از سر قدم |
| صد هزاران ضد ضد را می‌کشد | باز نشان حکم تو بیرون می‌کشد |

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| از عدم‌ها سوی هستی هر زمان | هست یا رب کاروان در کاروان |
| باز از هستی روان سوی عدم | می‌روند این کاروان‌ها دم بدم |

مثنوی - دفتر اول - صفحه ۳۹

جمیلا: گشاینده زبان مناجات بندگان فروزنده و عقل‌های عارفانی، راننده نفس‌های مشتاقان من را مران، کسی را که تو خود خواندی در پذیر، نفسی را که تو خو دادی برکش، خودی را که تو بخشیدی متصل گردان، دلی را که تو ترجمانی یاد کن، قطره‌ائی را که تو دریای آن هستی ببخش بر ما، که تو غفاری و بر وجود ما آتش حیرت زن، یا دلیل المتحیرین شعله‌های شک را بر یقین مان بی آویز، یا جار المستجیرین، کفران شرک را ایمان مان ساز، یا عون المومنین.

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| ای خدا جان را تو بنما آن مقام | که در او بی حرف می‌روید کلام |
| تا که سازد جان ما از سر قدم | سوی عرصه دور پهنای عدم |
| عرصه‌ائی بس با گشاد و با فضا | وین خیال و هست باید زو نوا |
| تنگ‌تر آمد خیالات از عدم | زان سبب باشد خیال اسباب غم |
| باز هستی تنگ‌تر بود از خیال | زان شود در وی قمر همچون هلال |
| باز هستی جهان حس و رنگ | تنگ‌تر آمد که زندانیست تنگ |
| علت تنگیست ترکیب و عدد | جانب ترکیب حسها می‌کشد |
| زان سوی حس عالم توحید دان | گریکی خواهی بداجانب بران |

مثنوی - دفتر اول - صفحه ۱۵۸

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| ای دریغا لقمه دو خورده شد | جوشش فکرت از آن افسرده شد |
| سخت خاک آلود می‌آید سخن | آب تیره شد سرچه بند کن |
| تا خدایش باز صاف و خوش کند | آنکه تیره کرد هم صافش کند |
| صبر آرد آرزو را نی شتاب | صبر کن و الله اعلم بالصواب |

مثنوی - خاتمه دفتر اول

| | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| این دهان بستنی دهانی باز شد | تا خوردن لقمه‌ای راز شد |
| لب فرو بند از طعام و از شراب | سوی خوان اسمانی کن شتاب |
| گر تو این انبان ز نان خالی کنی | پر زگوهرهای اجلالی کنی |
| طفل جان از شیر شیطان باز کن | بعد ازانش با فلک انباز کن |
| چند خوردی چرب و شیرین از طعام | امتحان کن چند روزی در صیام |
| چند شب‌ها خواب را گشتی اسیر | یک شبی بیدار شو دولت بگیر |
| ای خداوند این خم و کوزه مرا | در پذیر از فضل الله اشتری |
| کوزه‌ائی با پنج لوله پنج حس | پاک دار این آب را از هر نجس |
| تا شود زین کوزه منفذ بحر | تا بگیرد کوزه ما خوی بحر |

«فَقَرَّبَ عَلَيَّ نَفْسِي الْبَعِيدَ - با تسلط بر نفس برای عبادالله دورها نزدیک می‌گردد.»

«وَهُوَ الشَّدِيدُ - با تسلط بر نفس سختی‌ها برای عبادالله آسان می‌گردد.»

«نَظَرَ فَأَبْصَرَ - با تسلط بر نفس عبادالله از نگاه‌های عبادالله عوض می‌شود چراکه نگاه آن‌ها چشمه معرفت می‌شود.»

«وَذَكَرَ فَاسْتَكْتَرَّ - و ذکر خدا برای چنین افرادی همراه با اندیشه و معرفت و تفکر خواهد بود» (خطبه ۸۷ نهج البلاغه).

و پیامبر نیز به امام علی فرمود؛ ای علی چون مردم در تکرر عبادت رنج برند تو در تفکر و معرفت رنج ببر تا بر همه سبقت بگیری؛ و قرآن در این باره می‌گوید که؛ «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ - الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - همانا در آفرینش وجود و هستی برای صاحبان اندیشه آیتی می‌باشد آنانی که خدا را ذکر می‌کنند و ذکر آن‌ها عامل تفکر در هستی و وجود می‌باشد» (سوره آل عمران- آیات ۱۹۰ و ۱۹۱).

«وَأَرْتَوَىٰ مِنْ عَذَابِ فِرَاتٍ سَهْلَتَ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدِّدًا - عبادالله حاکم بر خویش در چنین مرحله‌ای از چشمه‌های معرفت وجودی خوش مشروب می‌شود و راه‌های رفتن بر او هویدا می‌گردد» (خطبه ۸۷- نهج البلاغه).

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ - و آنان که در راه ما جهاد کنند ما در هدایت راه‌ها خودمان آن‌ها را یاری می‌کنیم چراکه خداوند با محسنین است» (سوره عنکبوت- آیه ۶۹).

«فَقَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّىٰ مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا - در این مرحله است که با تسلط بر خودهای خویش عبادالله بر تمامی خودهای شهوت طلب و قدرت طلب و منفعت طلب و خود طلب خود مسلط می‌گردد و آنچنان قوی می‌شود که تمامی غم‌ها غیر از غم وصال ابدیت از وجود او خالی می‌شود» (خطبه ۸۷ - نهج البلاغه).

«نُفِرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَىٰ وَ مَشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَىٰ وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَىٰ وَ مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّذَىٰ - در این مرحله است که بنده مسلط بر خود از کوری راه نجات پیدا می‌کند و از مشارکت با اهل هوی دوری می‌گزیند و خود بدل به کلیدهای درهای هدایت برای دیگران می‌شود و قفلی می‌گردد برای درهای ضلالت جامعه و تاریخ» (خطبه ۸۷).

«فَقَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ عِمَارَهُ - چنین بنده مسلط بر خویشی در این مرحله از تکامل وجودی‌اش راه خود را به درستی پیدا می‌کند و علایم راه را به خوبی در می‌یابد و سختی‌های راه بر او آسان می‌شود» (خطبه ۸۷).

«وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعَرَىٰ بِأَوْثَقِهَا وَ مِنَ الْجَبَالِ... - در این مرحله چنین بنده مسلط بر خویشی چنگ در استوارترین خلق‌ها و محکم‌ترین ریسمان‌ها زده

تا چو هدیه پیش سلطان‌ش بری
پاک بیند به اشدش شه مشتری
بی نهایت گردد آتش بعد از آن
پر شود از کوزه ما صد جهان
لول‌ها بر بند و پر دارش زخم
گفت غصوا عن هوی ابصارکم
ریش او پر باد کین هدیه کراست
لایق چونان شهی اینست راست
مثنوی - دفتر اول - صفحه ۱۳۹

راشدا! واحد بی همتائی! مستضعفین زمین را بر سر راه جباران توانائی ده، ای شیدای دل عباد اللهائی و ای رافع مستضعفین، احرار به محبت تو می‌نازند و تاجران بر محبت تو می‌تازند و راهبان از محبت تو می‌بازند، ما را بر نفس خویش مسلط گردان تا با تو آشنا شویم، چراغ هدایت را در قلب ما فروزان گردان، سختی‌ها را بر ما آسان کن و چشمه‌های معرفت را در جان مان جاری ساز، و ما را از آفات راه خود برحذر دار.

«الحمد لله الذی یومن الخائفین و ینجی الصالحین و یرفع المستضعفین و یضع المستکبرین و یهلك ملوکا و یستخلف آخرین- و اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ قَاصِمِ الْجَبَّارِیْنَ- مُدْرِکِ الْهَارِبِیْنَ- نِکَالِ الظَّالِمِیْنَ صَرِیخِ الْمُسْتَضْعَفِیْنَ- مَوْضِعِ حَاجَاتِ الطَّالِبِیْنَ- مُعْتَمَدِ الْمُؤْمِنِیْنَ - حمد از آن خدائی که امان دهنده خائفین است و نجات بخش صالحین در زمین می‌باشد و ترفیع کننده مستضعفین است و ضایع کننده مستکبران است و هلاک کننده قدرت مندان است و جانشین کننده مستضعفین است و در هم شکننده جباران است و نابود کننده ظالمان است و فریاد رس فریاد خواهان است و ملجا حاجات جویندگان است و تکیه گاه مومنان می‌باشد!»

«إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَبَلَغُوا عِبَادَةَ النَّجَّارِ- وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَبَلَغُوا عِبَادَةَ الْعَبِيدِ- وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَبَلَغُوا عِبَادَةَ الْأَحْرَارِ - قومی خدا را به خاطر بهشت عبادت می‌کنند این عبادت تجار است، قومی دیگر خدا را به خاطر ترس از دوزخ عبادت می‌کنند این عبادت بردگان است، قومی هم خدا را به خاطر خود او ستایش می‌کنند این عبادت آزادگان است» (نهج البلاغه- حکمت ۲۳۷)

«لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا - هرگز بندگی غیر خدا مکن چرا که خدا تو را آزاد آفریده است» (نامه ۳۱ - نهج البلاغه) عِبَادَ اللَّهِ؛ بندگان خدا

«إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ - بهترین بندگان خدا بندهائی است که خداوند او را بر نفس اش مسلط کرده است.»

«فَاسْتَشَعَرَ الْخُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ - این چنین بندهائی در آغاز هدایت خوف و حزن وجودی برایش حاصل می‌شود.»

«فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَىٰ فِي قَلْبِهِ - پس چشمه‌های زمزم معرفت در وجود او جاری می‌گردد.»

«وَ أَعَدَّ الْقَرْيَ لِیَوْمِهِ الْنَزْلِ بِهِ - و با این چشمه معرفت خود را برای روزی که به خاطر آن آفریده شده آماده می‌سازد.»

در اسرای تاریخی کشور ما یتیم و گمراه و فقیر میسند.

سعید: ای آن که ابراهیم بت فروش و بت ساز را به آتش خودآگاهی خویش به ابراهیم بت شکن بدل ساختی، مردم ما را شریک بت پرستی دین فروشان ریا کار قرار مده.

ملکا: ای آن که بنده کنیسه را عاصی بر صلیب کنیسه جهل به خودآگاهی مسیحائی رساندی، پرستندگان این دیار خودت را بر صلیب جهل فقاقت و ولایت و شریعت و دیانت غاسق واقب میسند.

رفیقا: ای آن که یونس گرفتار در زندان خویش را از بطن زندان ماهی خویش با آتش خودآگاهی خود بر او شوراندی، ملت ما را که از جمله پرستندگان تو هستند با ریختن آتش خودآگاهی خود بر وجود آنها بر آشوب.

شهیدا: ای آن که عاصیان دقیانوس - قدرت و ثروت و معرفت - را در کهف معرفت خودآگاهی خودت به «حریت انسانی و اجتماعی و تاریخی» رساندی، بردگی استحمار و استثمار را بر ملت ما میسند.

رازقا: در جلال بی هم تائی و در کمال بی مثالی و در جمال بی صورتی و در رحمت فیاضی که در خلقت ابر و باران می بینیم، ما را با علی و به علی و در علی - که مثال بنده کامل تو در حریت و عدالت و ایثار و فدیة و فدا و شجاعت و صبر و استقامت و رحمت و مسئولیت در زمین و زمان - می باشد آشنا گردان.

ناطقا: ایمان ابوذری به ما ببخش تا با صداقت ابوذری و صمیمیت ابوذری، در تنهائی ریزه خدایان دین فروش عصر خود، چون آتش فشانی برس - خدایان قدرت و ثروت و معرفت - توده ها خاموش بمیریم و جز تو و برای تو و راه تو چشم داشتی به این دنیا نداشته باشیم.

فالق: آنچه که تو نمی خواهی به ما بیاموز و آن که تو نمی خواهی به ما بشناسان و ما را نسبت به آنچه که تو نمی پسندی کافر گردان.

قاهرا: آن که تو را شناخت خود را شناخت و آن که خود را شناخت، مرگ و مردن برایش رستگاری گردید، ما را در انتخاب مرگی که در راه تو است توانا گردان.

قادرا: استحکام پیوند با تو که اتصال آن از طریق - جمال مطلق و جلال مطلق و وجود مطلق و کمال مطلق - می باشد به ما بیاموز و ما را نسبت به مداحی ها و عوام فریبی ها و خود فروشی ها و دیگر فروشی های رایج اجتماع عاصی گردان!

غافرا: بنده توایم، مخلوق توایم، مطیع توایم، ما را نسبت به مستکبران دیانت و شریعت و فقاقت زمین و زمان بی نیاز گردان.

قریبا: اگر به تو وابسته ایم جز تو کسی را نداریم و اگر به تو امیدواریم جز به تو به کسی اعتقادی نداریم، بر ما ببخش آنچه را که بر بندگان نیک خود بخشیدی، روح های بزرگی چون محمد و علی و حسین و ابوذر و ابراهیم و موسی و... ما را ملکه جانمان ساز تا در راه تو هر چه بیشتر نفی می شویم سر فرازتر اثبات گردیم و هر چه بیشتر نا امیدمان می کنند

است پس به مرتبه یقین دست پیدا می کند» (خطبه ۸۷) .

حبیبا: بندگی خویش را که بر آشوبیدن بر بندگی خدایان زر و زور و تزویر زمین می باشد به ما بیاموز تا با بندگی تو بتوانیم بردگی های امروز جامعه مان را که اسیر بندگی خدایان حاکم بر ما شده اند به چالش بکشیم.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ - همانا فرستادیم پیامبران خود را با بیانات و کتاب و میزان تا مردم قیام به قسط کنند و بر این قائمین بالقسط آهن فرستادیم تا خدا بداند چه کسانی او و پیامبرش را یاری می کند همانا خداوند بی نیاز و قوی و عزتمند است» (سوره حدید- آیه ۲۵)

حافظا: زبان نیایش با خودت را آنچنان که خودت دوست داری به ما بیاموز:

ما زخود سوی تو گردانیم سر

چون تویی از ما به ما نزدیکتر

با چنین نزدیکی دوریم دور

در چنین تاریکی بفرست نور

این دعا هم بخشش و تعلیم تست

ورنه در گلخن گلستان از چه رست

مثنوی - دفتر دوم

ناصر: دعائی به ما بیاموز که تو آن را می خواهی و ما را نسبت به دعا های غیر از خودت کافر گردان.

فارقا: این را خوب می دانیم که تنها خواسته به سوی تو و به روی تو حاجت رواست ما را یک دم از دریای رحمت خود بی نیاز مکن.

صادقا: اخلاص به تو و اخلاص در راه تو و اخلاص به سوی تو که در - توحید رفتن و توحید شدن و توحید زیستن - تجلی می کند به ما بیاموز و ما را از پلیدی ها و پلشتی های نفسانی و اجتماعی و تاریخی که در شرک نفسانی و شرک اجتماعی و شرک تاریخی مادیت می یابد پاک گردان.

صاحب: سخن گفتن با تو که دعا است و عشق به تو که وفا است و جهاد در راه تو که هدی است به ما بیاموز و ما را نسبت به نفاق و تزویر و ریا نفسانی و اجتماعی و تاریخی که امروز بازار گرم دین فروشان می باشد کافر گردان.

رحیما: مستضعفان زمین و مستضعفین زمان را تو پناهی - آن ها را آنچنان که خود و عده دادی بر زمین و زمان مسلط گردان تا مستکبران دین و دیانت و فقاقت و شریعت را یارای نبرد با تو نباشند.

مجیدا: ای آن که موسی را از سرگردانی و عاصی در سینا به آتش خودآگاهی خویش رهبری کردی، اینک امت محمد را سرگردان سینای کشور ما میسند.

حمیدا: ای آن که چوپان یتیم و گمراه و فقیر قراربط مکه را به آتش خودآگاهی - جبل نور - به معراج انسانیت رساندی، اینک پیروان علی را

گردد.

قائما: بر ما ببخش آنچه که ما کردیم و تو نمی‌پسندی، بر ما عفو کن آنچه که ما رفتیم و تو خطا می‌پنداری، بر ما عطا کن آنچه که ما پسندیدیم ولی تو نمی‌پسندی، ببخش بر ما آنچه را که بر بندگان سلف خویش بخشیدی.

احدا: شب‌های قدر حیات نفسانی و اجتماعی و تاریخی ما را با مطلع فجر وجود خویش به روز مبدل ساز.

واحد: رمضان این تاریخ ما را به شب‌های قدر انسان ساز و جامعه ساز و تاریخ ساز آریستن گردان.

منورا: علی رمضان، علی صفین، علی قدر، علی نهران، علی چاه‌های ینیع، علی عدالت، علی حریت، علی اخلاق، علی بدر، علی احد، علی خندق، علی خبیر، علی محراب، علی منبر، علی حسین، علی زینب را به ما بشناسان و ما را نسبت به علی ابوسفیان و علی صفویه و علی حوزة و علی فقاقت کافر گردان.

حاضرا: زنده تویی، روح تویی، عشق تویی، دوست تویی، راه تویی، نور تویی، آتش موسی تویی، عشق مناجات تویی، ناله مولی تویی، همدم هاجر تویی، کهف اسیران تویی، خندق تاریخ تویی، خبیر اسلام تویی، بدر دلیران تویی، نیل غریبان تویی، بام سعادت تویی، چشمه رحمت تویی، وحی شهیدان تویی.

بنده منم، خاک منم، طین منم، تراب منم، حماء منم، نفس منم، بنده شهوت منم، خام منم، خجل منم، شرم منم، عاشق بیمار منم، آتش نمرد منم، صلیب مصلوب منم، شربت سقراط منم، داغ فقاقت منم.

لطف تویی، کرم تویی، جود تویی، صفا تویی، شراب خلوت تویی، چاه مناجات تویی، آتش عرفان تویی، نماز میعاد تویی، احد تویی، دیده بینا تویی، جان تماشا تویی، بهشت موعود تویی، عطا تویی، وفا تویی، کمال تویی، ثنا تویی، فضل تویی، شکر تویی، رب دلیران تویی، روح اسیران تویی، عشق شهیدان تویی، صبر اسیران تویی، بهشت عمار تویی، صدق ابوذر تویی، وفای میثم تویی، وحی محمد تویی.

گریه منم، ترس منم، روح پریشان منم، لیل گناهان منم، گریه دجال منم، فقه صلیبی منم، کتاب دنیا منم، صلیب حلاج منم، قهر منم، فجر تویی، جهل منم، عقل تویی، فصل منم، وصل تویی، صلیب مصلوب منم، مسیح مریم تویی.

جفا منم، وفا تویی، خطا منم، کرم تویی، گناه منم، عفو تویی، یوسف محبوس منم، شاهد مشهود تویی، یونس مقبور منم، عصای موسی تویی، بلال ایمان تویی، میثم توحید تویی، حسین احرار تویی، وفای عمار تویی، صدق ابوذر تویی، قدرت خبیر تویی...

والسلام

امیدوارتر گردیم و هرچه بیشتر سیلی‌مان می‌زنند، مصمم‌تر شویم و هرچه بیشتر مرعوب مان می‌کنند و شکنجه‌مان می‌کنند و به زندان مان می‌افکنند و به نام شریعت و فقاقت ما را ذبح مان می‌کنند، چونان امام حسین سرافرازتر گردیم.

مجیبا: دستمان را بگیر و یاری‌مان کن تا در راه تو و برای تو و به سوی تو هرگز تسلیم خداوندان - قدرت و ثروت و فقاقت- نگردیم.

ناصر: آنچنان که بر موسی و ابراهیم و محمد و علی و... «چوپانی بر خویش» را آموختی به ما نیز بیاموز تا خود را در راه تو گم نکنیم.

مولا: بر خود عصیان کردیم تا بر تو ایمان پیدا کنیم، بر نظام اجتماعی جامعه‌مان عاصی شدیم تا مجاهد راهت گردیم، بر خدایان زمین کافر شدیم تا تنها امیدمان در زندگی فقط تو باشی، دست گیر ما را که سخت به تو نیازمندیم، در تن‌هایمان مگذار و نا امیدمان مکن و مایوس مان نگردان.

عزیز: هرکه با تو توانا گردید هرگز ناتوان نشد و هرکه با تو به غنا رسید هرگز فقیر نگردید و هر کس با تو امیدوار شد هرگز گرفتار ناامیدی نگردید.

یا مدبر الیل: شناختی به ما ببخش که تنها تو را ببینیم، عشقی به ما عطا کن که تنها تو را بشناسیم، قدرتی به ما ببخش که تنها تو را قدرتمند بدانیم، زبانی به ما بده تا فریادی بر سر قدرتمندان زر و زور و تزویر جامعه‌مان گردیم.

یا محول حول: حقایق را آنچنان که هست بر ما بشناسان.

یا اله العاصین: بر حیرت ما نسبت به عظمت ات بیفزای.

یا مقلب القلوب: با علی هم سفرمان ساز، با محمد هم معراجمان گردان و با موسی هم عصایمان کن و با عیسی هم صلیبمان بگردان و با ابراهیم هم آتش‌مان کن و با حسین هم کربلایمان ساز و با عمار هم صفین‌مان کن و با ابوذر هم ریزه‌مان ساز و با زینب هم فریادمان کن و با سجاد هم دعایمان ساز.

مهینما: دستی به ما ده تا مجاهد سویت شویم، پائی به ما ببخش که رونده راهت گردیم، زبانی به ما عطا کن که زینب تاریخ گردیم، قلبی نصیبمان گردان تا مرغ حق چاه‌های ینیع در وجودمان گردیم.

خالقا: تقوایی به ما بیاموز تا علی وار تقوای سنتیز بورزیم و با این تقوای سنتیز بتوانیم زهد عوام فریب نهروانی قشربون دیانت و شریعت و فقاقت را به شمشیر ذوالفقار علی به چالش بکشیم.

وارثا: اگر خام هستیم تو پخته‌مان گردان و اگر گمراهیم تو هدایت مان بنما و اگر گنه کاریم تو پاک مان کن و اگر کافریم تو مومن مان کن.

مونسا: آنچنان در رفتن تن‌هایمان کن، تا تمام نگاهمان تو گردی و آنچنان در شدن به حیرتمان افکن، که جز تو در وجود چیزی نبینیم و آنچنان در بودن سرکش مان ساز، که بر همه خدایان غیر تو عاصی و کافر گردیم و آنچنان در معرفت محومان ساز، تا تمام ایمان مان محصول معرفت تو

علم و انسانیت

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِهَ الْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره البقره - آیه ۲۱۳)

این وحدانیت انسانیت در جامعه اولیه هم در درون بود و هم در برون، هم در فرد بود و هم در جامعه، البته آنچنانکه فوقاً به اشاره رفت هر چند این وحدانیت یک وحدانیت خام و طبیعی و ساده و اولیه بود ولی به هر حال در این وحدانیت انسانیت و طبیعت، انسان در شکل ساده و خام آن وجود داشت و انسانیت اولیه و ساده طبیعی صورت واحد داشت که هم در جامعه واحد اشتراک اولیه نمود داشت و هم در فرد ساده طبیعی اولیه دارای بود و ترم انسانیت در این مرحله از تاریخ بشر هم در جامعه مصداق عینی خود را پیدا می‌کرد و هم در خود فرد نمود پیدا کرده بود. البته طبیعی بود که برای اینکه این انسانیت واحد خام اولیه دچار تعالی و کمال گردد و از حالت خامی بیرون بیاید می‌بایست این شدن تعالی بخش خود را در عرصه دیالکتیک اجتماعی بالاچار از سر گیرد. به عبارت دیگر برای انسانیت واحد اولیه این امکان وجود نداشت تا «من واحد» طبیعی انسانی خود را در عرصه همان طبیعت اولیه‌ای که اسیر آن می‌بود بتواند به انجام برساند حتماً انسان و انسانیت واحد اولیه برای تعالی خود می‌بایست از طبیعت فاصله بگیرد و بر جبر طبیعت توسط ابزار تولید غلبه نماید و آفرینندگی و اراده و اختیار که مشخصه‌ها و مرزبندی‌های او با دیگر حیوانات بود در جامعه اولیه به صورت ابراز تولید مادیت ببخشد تا توسط آن، جبر طبیعت را در هم بشکند و بر طبیعت غلبه پیدا کند. اینجا بود که با ظهور ابزار تولید، انسان رفته رفته از طبیعت فاصله گرفت ولی این فاصله گرفتن انسان از طبیعت تنها به یک فاصله مادی انسان از طبیعت خلاصه نگردید چراکه انسان واحد تا وارد عرصه دیالکتیک جدائی خود از طبیعت گردید به موازات آن رفته رفته با به وجود آمدن دستاوردهای جدید این دیالکتیک انسان دچار تجزیه گردید.

البته باز هم تاکید می‌کنیم که این تجزیه انسان واحد اولیه هم در عرصه فردی صورت گرفت و هم در عرصه اجتماعی و اینجا بود که متفکرین بزرگ لیبرالیستی در قرن نوزده و بیست امثال ژان ژاک روسو زمانی که به این فونکسیون طبیعی و دیالکتیکی جدائی انسان از طبیعت پی بردند و دریافتند که عامل اولیه قطعه قطعه شدن انسان واحد اولیه هم در عرصه فردی و هم در عرصه اجتماعی جدائی انسان از طبیعت و غلبه انسان بر جبر طبیعی بوده است لذا جهت دستیابی دوباره انسان به آن انسانیت واحد اولیه دوباره آرزوی بازگشت انسان به طبیعت عریان اولیه کردن و اعلام کردند که تنها راه دست یابی دوباره به انسانیت واحد اولیه بازگشت دوباره به طبیعت می‌باشد و انسان متمدن اگر می‌خواهد این انسانیت قطعه قطعه شده خود را دوباره بدست آورد مجبور است که دوباره نسبت به این تمدن بیگانه گردد و پشت پا به همه این در و دستگاه تمدن بشریت بزند و دوباره بازگشت پیدا کند به آن دوران پیوند عریان بین انسان و طبیعت البته آنچه متفکرینی امثال روسو به آن توجه نمی‌کردند عبارت از این حقیقت بود که گرچه دستیابی به انسان واحد و انسانیت واحد یک امر پسندید هائی می‌باشد ولی نباید این حقیقت را از نظر دور داشته باشیم که آن وحدانیت انسانیت اولیه گرچه بهر حال یک وحدانیت بود و انسانیت واحد اولیه در بستر آن وحدانیت در آرامش طبیعی دور از نفاق‌ها و تضادهای فردی و اجتماعی در کمال آرامش زندگی می‌کرد ولی بهر حال این وحدانیت یک وحدانیت طبیعی و خام و حیوانی بود که اصلاً با سنخیت تعالی بخش انسانی که داری قدرت اختیار و اراده و انتخاب و آفرینندگی بود جور در نمی‌آمد حتماً می‌بایست این وحدانیت دچار تحول می‌گشت البته بشریت آرزوی وحدانیت می‌کرد چراکه برای یک مرحله این وحدانیت را بهر حال در شکل حیوانی آن تجربه کرده بود لذا در این رابطه بود که برای تعالی این وحدانیت طبیعی به وحدانیت انسانی راهی جز اینکه این بشریت وارد دیالکتیک طبیعی و اجتماعی

و تاریخی بشود وجود نداشت اینجا بود که با فاصله گرفتن انسان از طبیعت بر پایه قدرت آفرینندگی و همراه با نردبان ابزار تولید انسان با وحدانیت اولیه خود خداحافظی کرد و انسان دیالکتیکی یا انسان غیر واحد متولد گردید این انسان ثنوی و غیر واحد هم در عرصه فردی شکل گرفت و هم در عرصه اجتماعی البته این دوگانگی انسان مولود الیناسیون یا از خود بیگانگی انسان در بستر دیالکتیک بود چرا که انسان اولیه که توسط کار توانست جنگ خود را با طبیعت آغاز کند و نخستین تعریف از خود در برابر طبیعت بدست آورد که آن عبارت بود از اینکه انسان حیوانی است که کار می‌کند و تمامی پتانسیل اراده و اختیار و آفرینندگی و... خود را در آن مرحله اولیه در شکل کار مادیت خارجی می‌بخشد و کار اولیه خود را در جهت شکستن جبر طبیعت بر پایه ایجاد ابزار تولید بکار می‌گیرد اما این کار و این ابزار تولید در عرصه دیالکتیک بین انسان و طبیعت نخستین دستاوردی که برای انسان به وجود آورد الیناسیون انسانیت بود چراکه انسان توسط کار و ابزار تولید در عرصه نبرد با طبیعت گرچه خود دست به تولید می‌زد ولی این تولید به بهای نفی طبیعت و به مرور زمان با نفی طبیعت توسط کار و تولید انسان خود را همراه با نفی طبیعت نفی می‌کرد و آن محصول کار یا آن تولید را جایگزین خود می‌کرد اینجا بود که الیناسیون طبیعی سروکله‌اش برای اولین بار در طبیعت پیدا شد که توسط این الیناسیون بود که انسانیت قطعه قطعه گردید البته خود این الیناسیون بعداً در عرصه دیالکتیک فرد و اجتماعی مراتب و صورت‌های مختلفی به خود گرفت که عبارت بودند از:

۱- الیناسیون طبیعت توسط کار

۲- الیناسیون اجتماعی توسط مالکیت و مذهب و نژاد

که در الیناسیون طبیعت فرد واحد اولیه بود که در بستر دیالکتیک با کار نفی گردید و با نفی

الیناسیون طبیعی عرصه کارزار این مولود جدید به همین جا محدود نماند و با دوگانه شدن من فردی توسط الیناسیون طبیعی این الیناسیون توسط پیدایش مالکیت و طبقه و استثمار به الیناسیون اجتماعی انتقال پیدا کرد و الیناسیون اجتماعی توسط الیناسیون طبقاتی و الیناسیون مذهبی و الیناسیون نژادی و قومی جامعه انسانیت را هم دچار دوگانگی کرد و در نتیجه بشریت با انسانیت یا انسان اجتماعی هم وداع کرد.

ک - وداع بشر با من فردی و یا من اجتماعی و یا به قول هایدگر من حقیقی که همان آدم و انسان می‌باشد همراه با جایگزینی من مجازی یا من طبقاتی و من نژادی یا من دینی یا من قومی در بستر الیناسیون طبقاتی و طبیعی و مذهبی و اجتماعی و قومی و نژادی باعث نگرید تا بشریت برای همیشه با آن من طبیعی و من اجتماعی و من انسانی یا آن من آدم قرآن خداحافظی کند بلکه بالعکس پیوسته به صورت یک آرمان و ایده در وجدان فردی و اجتماعی او جای گرفت که پیوسته آرزو می‌کرد تا کاری کند که دوباره آن من حقیقی فردی و اجتماعی او که همان انسانیت و انسان و آدم می‌باشد برایش حاصل شود.

ل - در این رابطه بود که تمامی اندیشه‌ها و فلسفه‌ها و ادیان و عرفان و هنر و... بکار افتاد تا بشریت گرفتار شده در دوگانگی‌های فردی و اجتماعی و طبقاتی و مذهبی و نژادی و... که در زیر ارا به این خدایان اقتصادی و نژادی و طبقاتی و مذهبی در شکل آسمانی و زمینی آن در حال له شدن و نابود شدن بود نجات دهند و در لوای طرح انسان به بشریت بفهماند که من‌های این دوگانگی‌ها و تبعیضات تو با همه این تنوع‌های طبقاتی و نژادی و قومی و جغرافیایی و زبانی و رنگی و سنتی و فرهنگی و... یک من واحد هستی که آن من واحد انسان و آدم و انسانیت نام دارد که تا آن من حقیقی عام و واحد و رای طبقاتی، و رای نژادی، و رای جغرافیایی، و رای مذهب و دینی و... حاصل نشود بشریت هرگز به آرامش نخواهد رسید باید همگی برای تحقق آن من حقیقی و واحد و رای طبقه و نژاد و مذهب و ملیت و رنگ و سنت و فرهنگ و... تلاش کنیم و هر اندیشه و فلسفه و مذهب و عقیده و... که بخواد این من را تجزیه نماید و یا در جهت تبیین تجزیه آن تلاش کند یک مقوله ارتجاعی و ضد انسانی است خواه مذهب باشد خواه فلسفه خواه علم باشد خواه عرفان و خواه فلسفه ارسطو باشد که می‌گفت بشریت به دو طبقه برده و برده دار تقسیم می‌شود و تغییر این دوگانگی باعث می‌گردد تا ردیلت‌ها بر فضیلت‌ها غلبه کند خواه فلسفه ارنست رنان قرن نوزدهم فرانسه باشد که می‌گفت: طبیعت بشریت را به دو شکل کارگر و کارفرما آفریده مشرق زمین کارگرند و مغرب زمین مدیر و به همین دلیل است که کمیت جمعیت مشرق زمین‌ها بیشتر از مغرب زمین‌ها می‌باشد چراکه از نظر کمیت به کارگر بیشتر از مدیر نیاز است و خواه نظر نژادپرستانه هگل باشد که در پروسه اعتلای روح خود زمانیکه به مرحله انتقال بشریت از مذهب به فلسفه می‌رسد مذهب را به مشرق زمین منسوب می‌کند و فلسفه را به مغرب زمین و در راس آن به آلمان و نژاد ژرمن تکیه می‌کند و خواه مذهب مانی که دوگانگی اجتماعی بشریت را در کانتکس زروان تاریکی و زروان روشنایی تبیین می‌نماید و... و خواه نظریه ملاصدرا و ملا هادی سبزواری باشد که دوگانگی جنسیت بین زن و مرد را تبیین فلسفی می‌نمایند و معتقدند که

آن وحدانیت اولیه انسان دیالکتیکی تضادمند جانشین آن گردید بنابراین آنچه تاکنون مشخص گردید عبارت از این حقیقت می‌باشد که:

الف - انسان یا انسانیت یا آدم قرآن تنها خواسته و هدف مشترک تمامی انبیا و مصلحین و اندیشمندان و متفکرین مردمی بشر از آغاز تاریخ تاکنون بوده است.

ب - امکان تحقق انسانیت و انسان و آدم وجود ندارد مگر اینکه دوگانگی‌های فردی و اجتماعی بشر از میان برود و انسان بتواند به وحدانیت من حقیقی آنچنانکه هایدگر می‌گوید دست یابد این من واحد حقیقی است که نامش انسان و آدم و انسانیت می‌باشد و این آن منی است که به صورت آدم در تمامی انسان‌ها به صورت یک حقیقت مشککه جاری و ساری می‌باشد و هم جمع است و هم فرد است در جامعه مادیت آن جمعی است و در فرد مادیت آن فردی می‌باشد.

ج - انسان اولیه یک انسان واحد بود که این وحدانیت هم در رابطه فردی او و هم در رابطه اجتماعی او جاری و ساری بوده است.

د - انسانیت یا انسان تنها در کانتکس وحدت فردی و اجتماعی تبیین و مادیت پیدا می‌کند و با قطعه قطعه شدن فرد و جامعه انسانی انسانیت با انسان هم در عرصه فردی و هم در عرصه اجتماعی وداع کرد.

ه - تا زمانیکه انسان نتواند وحدت دوباره فردی و اجتماعی خود را حاصل کند نمی‌تواند به انسانیت یا انسان یا آنچنانکه قرآن از آن یاد می‌کند آدم دست پیدا کند.

و - انسانیت اولیه انسان یا به قول قرآن آن آدم البشر اولیه یک انسانیت خام و طبیعی و حیوانی بود چراکه صد در صد مانند حیوانات اسیر جبر طبیعت بود.

ز - این انسانیت انسان طبیعی اولیه (آدم قرآن) می‌بایست برای تعالی این من واحد فردی و اجتماعی خود وارد کارزار دیالکتیکی بشود.

ح - دیالکتیک اولیه انسان که بر پایه پتانسیل اراده و انتخاب و آفرینندگی انسان شکل گرفته بود عبارت بود از کار و انسان و طبیعت توسط این دیالکتیک کار و انسان و طبیعت بود که انسان به جنگ با طبیعت برخاست ولی این دیالکتیک اگرچه تنها بستر شدن و تکامل انسان بود ولی نا خواسته یک میوه و محصول جبری هم به همراه آورد که آن میوه تمامی بشریت را گرفتار دوگانگی بعدی فردی و اجتماعی کرد که خود این عاملی گردید تا بشریت با وحدت اولیه خود در عرصه فردی و اجتماعی وداع نماید و در نتیجه انسان و انسانیت و آدم قرآن از صورت یک ایزه فردی و اجتماعی به صورت یک سیئه آرمانی برای بشریت در آید.

ط - آن محصول و میوه دیالکتیک کار و انسان و طبیعت که باعث اینهمه دگرگونی در تاریخ بشریت گردید پدیده الیناسیون بود که عبارت است از نفی انسان و جایگزین کردن چیزی غیر انسان بجای انسان هم در انسان فردی و هم در انسان اجتماعی بود.

ی - پدیده الیناسیون اگرچه در آغاز به علت اینکه محصول دیالکتیک طبیعی کار و انسان و طبیعت بود و عامل نفی من واحد انسانی فردی افراد گردید ولی با نفی من انسانی فردی در عرصه آن دیالکتیک توسط

زن‌ها حیوانی هستند که خداوند جهت تولید مثل مردان به صورت انسان در آورده یا آنچنانکه غزالی می‌گوید زن‌ها شیاطینی هستند که در کمین مردان قرار گرفته‌اند.

م - تا زمانیکه دوگانگی‌های طبقاتی و نژادی و جنسیتی و مذهبی و... از میان نرود انسانیت و انسان و آدم حاصل نمی‌شود باید برای نجات انسان و انسانیت بشریت را از زیر این تبعیضات طبقاتی و مذهبی و نژادی و جنسیتی و... نجات دهیم.

دزایناسیون طبقاتی، نژادی، مذهبی، جنسیتی:

حال سوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه چگونه می‌توانیم فرد و جامعه را از من‌های مجازی محیط بر او که چون پبله ابریشمی وجود او را در چنگال خویش قرار داده‌اند نجات دهیم آیا باید از راهی برویم که ژان ژاک روسو پیشنهاد می‌کند و می‌گوید برای رهائی انسان از این من‌های مجازی باید بشریت دوباره تمدن را رها کند و به عصر توحش و بربریت و اشتراک اولیه برگردد و دوباره با طبیعت عریان و وحشی مانند گذشته پیوند یک طرفه برقرار کند چراکه از نظر ژان ژاک روسو تمام گرفتاری انسان این تمدن بشری می‌باشد که انسان را با خودش و با طبیعت بیگانه کرده است یا به شعار بودا عمل کنیم که می‌گوید بشریت در زیر خدایان بیشمار آسمان در حال نابود شدن است برای نجات بشریت باید این ارابه بیشمار خدایان آسمان را از دوش او برداریم با برداشتن بار این خدایان که تعداد آن‌ها از تعداد انسان‌ها بیشتر شده انسانیت دوباره تحقق پیدا می‌کند یا به شعار مارکس عمل کنیم که می‌گوید این زنجیر هائی که بر پایه بشر قرار گرفته و او را از خودش و از انسانیت دور ساخته زنجیر استثمار طبقاتی است تا زمانیکه زنجیر استثمار طبقاتی بر پای بشر سنگینی می‌کند امکان تحقق و نیل به انسانیت وجود ندارد و... بهر حال آنچه مسلم است اینکه بشریت پیوسته در تلاطم رهائی از این من‌های مجازی طبقاتی و نژادی و مذهبی و جنسیتی و... بوده که وجود او را زمین گیر کرده است و هر کدام به فراخور اندیشه و فکر خود راه حلی برای نجات انسان مطرح کرده است و آنچه مهم‌تر از هر امری است همین دغدغه بشریت برای نیل به انسان و انسانیت بوده است و در فراق این حلقه آرمانی بوده که پیوسته در عرصه‌های هنر و مذهب و فلسفه و... می‌کوشیده تا آن انسانیت سبزه آرمانی خود را مادیت نظری و عملی بخشد و در همین رابطه بود که انسانیت به صورت حقیقت انسانی سیال توسط انسان در حال خلق شدن می‌باشد و تا زمانیکه این انسانیت سبزه توسط پراکسیس عینی - ذهنی انسان کامل نشود امکان تحقق انسان برای او وجود نخواهد داشت و این بزرگترین حقیقتی است که بشریت تاکنون موفق به کشف آن گردیده است چرا که گرچه بشریت می‌داند تا زمانیکه من واحد فردی و اجتماعی و تاریخی او مادیت ابژکتیو پیدا نکند امکان دست یابی او به من حقیقی و انسانی برایش وجود ندارد همچنین اگرچه انسانیت می‌داند برای نیل به من حقیقی انسانی‌اش تنها یک راه وجود دارد و آن اینکه از این من‌های کاذب مجازی طبقاتی جنسیتی و نژادی و مذهبی و... که وجود من حقیقی او را احاطه کرده است نجات پیدا کند ولی با همه این‌ها آنچه در اینجا نباید از نظر دور بداریم این حقیقت است

که این من حقیقی یا من انسانی یک حقیقت انسانی است که اگرچه در بستر دیالکتیک طبیعی انسانی بر پایه پراکسیس بشر تکامل پیدا می‌کند ولی تا زمانیکه حتی آن عوامل تکامل بخش ابژکتیو مادیت خود را در عرصه سوژکتیو اعتلا ندهد تنها با حرکت استکمالی ابژه تکامل پیدا نمی‌کند به عبارت دیگر باید این من انسانی که حقیقت واحد همه بشریت می‌باشد در عرصه تئوری و سوژکتیو کمال پیدا کند تا در نهایت امکان تحقق مادی آن برای بشریت فراهم گردد و گرچه اگر تنها با آن شکل من حقیقی واحد اولیه جامعه اشتراکی بشریت بخواهیم بشریت را به انسان واحد اولیه برسانیم همان می‌شود که ژان ژاک روسو گرفتار آن شد پس بشریت باید برای تحقق انسانیت یا آدم یا من حقیقی هایدگر پیوسته در عرصه‌های هنر و فلسفه و مذهب و... به تکامل سوژکتیو من حقیقی یا من انسانی پردازد و تا زمانیکه این من حقیقی انسان کمال تئوریک خود را در عرصه سوژکتیو فراهم نکند امکان دست یابی به انسانیت و انسان وجود نخواهد داشت اینجا است که به نیکی در می‌یابیم که چرا بشریت و تمام اندیشمندان و متفکرین و پیامبران و هنرمندان و فلاسفه و... که در راه انسانیت انسان تلاش می‌کرده‌اند پیوسته می‌کوشیده‌اند تا از انسانیت باز تعریف دوباره بکنند و تعریف انسان را درجانی بالاتر ببرند و باز در همین رابطه است که به نیکی در می‌یابیم که چرا هر کدام از این انقلابیون و یا مصلحین می‌کوشیده‌اند که در بستر حرکت خود تعریفی جدید از انسان ارائه دهند و باز در همین رابطه بوده که در می‌یابیم که چرا ارزش هر اندیشه و تفکر و هنر و مذهب و فلسفه‌ای در این بوده که آن هنر و مذهب و فلسفه و اندیشه و... چه تعریفی برای انسان قائل است و تا چه اندازه توانسته است به تعریف انسانیت اعتلا ببخشد و باز در همین رابطه است که تنها معیار و محک و شاخصی که می‌تواند تمامی اندیشه و هنرها و فلسفه‌ها و مذهب‌ها به محک ارزیابی بکشاند فقط و فقط برخورد و تعریف او از مقوله انسان می‌باشد لذا در این رابطه است که هر اندیشه و تفکر و اعتقادی که بهر نحو بخواهد اصالت را از انسانیت بگیرد و به آسمان‌ها و خدایان آسمان‌ها بدهد و انسان و انسانیت را در پای خدایان آسمان‌ها قربانی کند اسکولاستیک نامیده می‌شود و باید نفی گردد و اصلاً تعریف اسکولاستیک غیر از این چیز دیگری نیست که اسکولاستیک عبارت است گرفتن اصالت از انسان و دادن این اصالت به آسمان‌ها و خدایان می‌باشد و به این ترتیب است که اسکولاستیک به دو قسم اسکولاستیک کلاسیسم یا اسکولاستیک سنتی و قدیم و اسکولاستیک کلاسیک یا اسکولاستیک مدرن تقسیم می‌شود ولی آنچه در این انواع اسکولاستیک مشترک می‌باشد همان نفی انسان و اصالت انسان می‌باشد و دادن این اصالت به آسمان‌ها و خدایان آسمان‌ها می‌باشد بنابراین آنچه در این مرحله از بیان تاکنون تقریر کردیم عبارت می‌باشد از:

۱. بشریت بر پایه الیناسیون به نفی خود پرداخت و با نفی انسانیت یا من حقیقی من‌های مجازی در عرصه الیناسیون‌های طبیعی و اجتماعی و تاریخی و طبقاتی و نژادی و جنسیتی و مذهبی و... جایگزین من حقیقی او گردید که این جایگزینی در عرصه دیالکتیک کار، طبیعت، انسان همراه با پیدایش زور و مالکیت و طبقه و استثمار و استبداد و نژادها و جنسیت‌ها و مذاهب و ادیان و... تحقق پیدا کرد.

۲. راه نجات انسان از این «من» های مجازی که همگی بر پایه الیناسیون شکل پیدا کرده‌اند بازگشت از آن طریقی است که شکل گرفته‌اند که این حرکت دز الیناسیون نامیده می‌شود.

۳. بنابراین دز الیناسیون عبارت است از الینه زدائی کردن طبقاتی و نژادی و جنسیتی و مذهبی و...

۴. بنابراین مبنا دز الیناسیون آنچنانکه الیناسیون به انواع طبقاتی و نژادی و مذهبی و... تقسیم می‌گردید دز الیناسیون نیز به انواع طبقاتی و مذهبی و نژادی و جنسیتی و... تقسیم می‌شوند.

۵. بر پایه دز الیناسیون‌های مختلف است که ما می‌توانیم «من»ها مجازی محیط بر انسان را هم در عرصه ابژه و هم در عرصه سبژه نفی کنیم و راه را برای اعتلا و حیات و طرح انسان و انسانیت فراهم سازیم.

۶. انسان و انسانیت و آدم اگرچه در عرصه دیالکتیک ابژه تاریخی و اجتماعی نفی گردیده است اما در عرصه بازسازی آن باید به آن به عنوان یک مقوله سیال اعتلا پذیر نگاه کرد که در آن صورت هدف ما بازگشت به آن من حقیقی جمعی واحد طبیعی جامعه اشتراک اولیه خواهد بود بلکه هدف بازگشت به یک «من» انسانی متکامل و اعتلا یافته سوبژکتیو، ابژکتیو نهائی خواهد بود که فرسنگ‌ها با آن من اولیه واحد جمعی متفاوت می‌باشد.

۷. این «من» ثانویه تا زمانیکه در عرصه‌های مختلف سوبژکتیو اعم از هنر و فلسفه و علم و مذهب و... خود را کامل نکند امکان تحقق آن وجود نخواهد داشت.

۸. تمامی پیامبران و فلاسفه و هنرمندان و اندیشمندان بشریت از آغاز تاریخ تاکنون تلاش کرده‌اند تا این من انسانی انسان را کمال بخشند و تعریفی جدید از انسان ارایه دهند و زمینه کمال تعریف انسان را فراهم کنند.

۹. ارزش هر اندیشمند و متفکر و مذهب و هنر و فلسفه فقط در این نهفته است که تا چه اندازه توانسته است به تعریف انسان اعتلا ببخشد.

۱۰. تا زمانیکه یک نحله یا تفکر یا اندیشه یک تعریف از انسان ندهد امکان قضاوت در باب آن نحله و اندیشه وجود نخواهد داشت.

۱۱. اسکولاستیک عبارت است از گرفتن اصالت از انسان و بخشیدن آن اصالت به آسمان‌ها و خدایان می‌باشد که در این رابطه بدو دسته اسکولاستیک نو و کهنه تقسیم می‌شوند بنابراین آنچنانکه مذهب می‌تواند اسکولاستیک داشته باشد هنر نیز می‌تواند دارای اسکولاستیک باشد و به همین ترتیب نیز فلسفه می‌تواند دارای اسکولاستیک باشد و...

۱۲. برای دز الیناسیون انسان که تنها راه نیل به انسانیت می‌باشد مکانیزم‌های مختلفی از آغاز تاریخ تاکنون مطرح شده است که عبارت می‌باشد از:

الف - دز الیناسیون طبقاتی - مارکس

ب - دز الیناسیون تمدن - روسو

ج - دز الیناسیون جنسیتی - فروید

د- دز الیناسیون مذهبی - بودا

ه - دز الیناسیون نفسانی - مولوی و...

۱۳. انسان یا انسانیت یک حقیقت تاریخی می‌باشد که در عرصه ابژکتیو و سوبژکتیو طبیعی و انسانی به مرور زمان شکل می‌یابد.

۱۴. حقوق بشر بزرگترین دستاورد سوبژکتیو انسان سرمایه‌داری با محتوای لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و معرفتی و اخلاقی می‌باشد.

۱۵. تا زمانیکه یک تعریف جدید و متعالی از انسان ارائه ندهیم تمامی ادعاها باطل و دروغ می‌باشد.

۱۶. نمی‌شود در سوبژکتیو انسانیت را طوری تعریف کنیم که با ابژکتیو ما تناقض داشته باشد ولی می‌شود برای توجیح تبعیضات جامعه اعم از طبقاتی و سیاسی و فرهنگی و نژادی و... برای تبیین و تفسیر این انسان پاره پاره شده اصالت را از انسان بگیریم و به خدایان آسمان‌ها بدویم با خداوند اصالت یافته آسمان‌ها همه کاری می‌توان برای تفسیر انسان پاره پاره شده اجتماعی کرد.

۱۷. اگر حکومتی با فقه شکنجه را توجیه دینی می‌کند و اگر حکومتی با دین و فقه و اخلاق انسان را شکنجه می‌کند و در جامعه‌ائی توسط فقه دین و شریعت تبعیضات جنسیتی و اقتصادی و نژادی و مذهبی بر آن جامعه تحمیل می‌گردد قبل از هر چیز انسانیت در آن جامعه در حال مثله شدن می‌باشد در کهریزک آنچه مثله می‌شود انسانیت است نه آن جوانی که در زیر شکنجه دژخیمان کهریزک به فرمان دیکتاتور جان می‌دهد در تپه‌های اوین آنچه اعدام می‌گردد انسانیت است در طناب دارهای تابستان ۶۷ آنچه اعدام گردید انسانیت بود و در خوابگاه‌ها دانشجویی و سنگ فرش خیابان‌های تهران در روزهای ۲۵ تا ۳۰ خرداد ۸۸ آنچه به خاک و خون کشیده شد انسانیت بود نه افراد در پای نظام‌های فقه‌ای و اتوکراتیک اولین چیزی که قربانی می‌شود انسانیت است نه آزادی.

۱۸. اینجا است که به یک اصل رکن می‌رسیم و آن اینکه رنج‌ها از زمانیکه از خواستگاه خود جدا می‌شوند دیگر رنج آن فرد یا آن طبقه یا آن گروه خاص نیست بلکه رنج همه بشریت می‌شود چرا که سمت گیری همه این‌ها انسانیت می‌باشد اگر علی از رنج یک خلخالی که از پای یک زن غیر مسلمانی که تحت ذمه او بوده توسط لشکر معاویه به منبر می‌رود و بر صورت خود سیلی می‌زند و فریاد بر می‌دارد که اگر از داغ این مصیبت انسانی بمیرد جای سرزنش ندارد به خاطر رنج آن زن نیست بلکه رنج علی که پیش بینی می‌کند به خاطر این رنج ممکن است علی بمیرد به خاطر رنجی است که از این واقعه بر انسانیت وارد می‌شود و اگر حسین در روز عاشورا در آخرین لحظه دفاع از حقیقت زمانیکه از اسب بر زمین افتاده بود و توان تکیه بر زانوهای خود را هم نداشت آخرین پیام خود را به تاریخ با این جمله تمام می‌کند که: **ان لم یکن لکم دین و لا تخافون المعاد فکونوا احرار افی دنیاکم** (معیار دین نیست، معیار ما آزادگی) به خاطر دفاع از انسانیت می‌باشد و اگر صادق هدایت از رنج الیناسیون طبقاتی و اجتماعی می‌نالدهد به خاطر دفاع از انسانیت است و اگر چه گوار بعد از پیروزی انقلاب کوبا وزارت و رفاه و دولت را رها

می‌کنند و جهت مبارزه به کوه‌های بولیوی می‌رود و در آنجا با بیرحمانه ترین شکل توسط دژخیمان سرمایه‌داری کشته می‌شود به خاطر انسانیت است و به این ترتیب همه مبارزه‌ها و فداکاری‌ها و شهادت‌ها و... اگر چه با انگیزه‌های مختلفی از مذهب تا ملیت و... متفاوت بوده است.

ولی در رابطه با هدف انسانی همگی در نهایت به اشتراک و نقطه واحد می‌رسند پس رنج‌ها و سختی‌ها و تبعیضات از زمانیکه از خواستگاه اولیه آن جدا می‌شوند دیگر رنج همه بشریت می‌شود چرا که رنج انسانیت می‌شود بنابراین رنج‌های علی چه آن زمان که برای عدالت اقتصادی با شعار الحق قدیم لا یبطل عنه شی در جمل با اصحاب کبار رسول الله (طلحه و زبیر) و ام المومنین (عایشه) می‌جنگید و چه آن زمانی که برای عدالت سیاسی در صفین با معاویه می‌جنگید و چه زمانیکه برای عدالت اجتماعی در نهران با خوارج می‌جنگید و چه آن زمانی که در بدر و احد و خندق و خیبر و... برای استقرار مکتب می‌جنگید و چه زمانیکه سر در حلقوم چاه‌های یبوع فرو می‌برد و ناله‌های وجود خویش را سر می‌داد همه برای رنج انسانیت و انسان بود چه آنجا که از جامعه طبقاتی عثمان می‌نالید و شعار بازگشت عطا‌های عثمان به بیت المال سر می‌دهد که بخشش‌های عثمان حتی اگر به کابین زنانتان رفته باشد و یا با آن کنیزهای در آغوش خریده باشید پس می‌گیریم.

«وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَرَوَّجَ بِهِ النَّسَاءِ، وَمَلَکَ بِهِ الْاِمَاءِ، لَرَدَدْتُهُ؛ فَاِنَّ فِی الْعَدْلِ سَعَةً. وَمَنْ ضَاقَ عَلَیْهِ الْعَدْلُ، فَالْجُورُ عَلَیْهِ اَضِیْقُ - به خدا قسم مال‌هایی که عثمان بخشیده پس می‌گیریم حتی اگر مهریه زنانتان و یا کنیزهای در آغوشتان باشد چرا که دامنه عدل وسیع است و کسی که عدل بر او تنگ باشد جور و ظلم برایش بیشتر تنگ است - خطبه ۱۵ - نهج البلاغه».

و چه آنجا که مسئولیت تاریخی بشریت بر پایه آگاهی تعیین می‌کند که:

«لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِهِ وَجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا اخَذَ اللّٰهُ عَلَی الْعُلَمَاءِ اِلَّا يُقَارُوا عَلَی كِبَرِهِمْ، وَلَا سَعْبَ مَظْلُومٍ، لِأَلْفَيْتِ حَبْلِهَا عَلَی غَارِبِهَا، وَلَسَفَيْتِ اٰخِرَهَا بِكَاسِ اَوْلِیَّهَا - قسم به خدا اگر قیام شما مردم نبود و اگر خداوند مسئولیت بر دوش آگاهان جامعه نگذاشته بود که در برابر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم ساکت نباشند افسار شتر خلافت را مانند گذشته رها می‌کردم - خطبه ۳ - نهج البلاغه».

چه آنجا که پس از تحویل خلافت از انقلابیون مرانامه حکومتی خودش را اینچنین اعلام می‌کند:

اَلَا وَاِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْبَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللّٰهُ نَبِيَّهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَالَّذِي بَعَثَهُ بِهِ الْحَقُّ لِنُتْلِيَنَّ بَلْبَلَهٗ، وَلِنُغْرِيَنَّ غَرْبَلَهٗ، وَلِنَسَاطُنَّ سَوَاطِ الْقَدْرِ، حَتَّى يَعُوذَ اَسْفَلَكُمْ اَعْلَاكُمْ، وَاَعْلَاكُمْ اَسْفَلَكُمْ، وَلِيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرًا، وَلِيَقْصِرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبْقًا - بدانید که شرایط اجتماعی بازگشت پیدا کرده به دوران محمد رسول الله قسم به آن کسی که محمد را برای هدایت شما فرستاد شما را در دیگ اجتماعی می‌جوشانم و در هم می‌ریزم و زیر رو می‌کنم آنچنانکه پائینی‌های جامعه بالا بیابند و بالائی‌های جامعه پائین روند و آن‌ها که پیشگام‌اند پسگام شوند و آنهایی که پسگام‌اند پیشگام گردند» (خطبه ۱۶ - نهج البلاغه)

و چه آنجا که خار در چشم و استخوان در گلو ۲۵ سال صبر کرد تا جامعه نارس بعد از محمد با گام‌های لاک پشتی خود به خودآگاهی اجتماعی و تاریخی برسد و خود بر علیه بی عدالتی‌های قیام کنند چرا که اگر علی برای انسانیت در زمانیکه جامعه علی به این خودآگاهی نرسیده قیام می‌کرد قیام علی برای انسانیت نمی‌بود بلکه برای حکومت از دست رفته‌اش می‌بود که نزد علی از عطسه بز زکامی پست‌تر بود:

«وَوَفَّقْتُ اَرْتَبِي بَيْنَ اَنْ اَصُولَ بِيَدِ جَدِّا، اَوْ اَصْبِرَ عَلَی طَخِيَةِ عَمِيَاءِ، يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيْرُ، وَيَكْدُخُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهٗ - فَرَأَيْتَ اَنَّ الصَّبْرَ عَلَی هَاتَا اَحَجِّي، فَصَبْرَتَ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى، وَفِي الْحَلْقِ شَجَا، اَرَى ثَرَاثِي نَهْبًا - با همه این‌ها در برابر خلیفه اول بعد از رسول الله خلافت را رها کردم چرا که دو راه بیشتر نداشتم یک دستم به شمشیر بود و دست دیگرم بر زیتون یا بجنم و یا صبر کنم صبری که آنچنان سخت است که انسان را پیر می‌کند به خاطر اینکه جامعه بعد از محمد به آن خودآگاهی عدالت خواهانه سیاسی نرسیده بود راهی جز صبر برابم نبود پس صبر کردم آنچنانکه خار در چشم بود و استخوان در گلویم و می‌دیدم که عدالت میراث اجداد من در حالت غارت شدن است» (خطبه ۳ - نهج البلاغه)

و چه آنجا که در رابطه با جنگ با خوارج در قیاس با جنگ‌های بر حق صفین و جمل شعار می‌دهد که:

«لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي، فَاِنَّ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَاطْطَا، كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَاَنْزَلَهُ - بعد از من خوارج نکشید چرا که این‌ها کسانی هستند که به خاطر جهالت در شناخت حق خطا کردند نه مانند صفین و جمل در انتخاب منفعت پس مساوی نیست کسی که حق را می‌خواهد ولی در انتخاب آن اشتباه می‌کند با کسی که باطل می‌خواهد و به آن می‌رسد» (خطبه ۶۰ - نهج البلاغه)

و چه آنجا که پس از قیام مردم و انتخاب علی برای خلافت علی از آن‌ها می‌خواهد که بجای او دیگری انتخاب کنند تا کمتر گرفتار سختی‌ها شوند:

«دَعُوْنِي وَالتَّمَسُّوا غَيْرِي؛ فَاِنَّا مُسْتَقْبِلُوْنَ اَمْرًا لَّهٗ وَجُودَةً وَاَوْلَانٌ؛ لَا تَقُوْمُ لَهٗ الْقُلُوْبُ، وَلَا تَنْبُتُ عَلَیْهِ الْعُقُوْلُ - وَاِنَّ الْاَفَاقَ قَدْ اَعَامَتْ - وَالْمَحَجَّةَ - فَذُ تَنَكَّرَتْ - وَاَعْلَمُوْا اَنِّي اِنْ اَجَبْتُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا اَعْلَمُ، وَلَمْ اَصْنَعْ اِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَنْبِ الْعَاتِبِ، وَاِنْ تَرَكْتُمُوْنِي فَاِنَّا كَاخِذِكُمْ؛ وَلَعَلِّي اَسْمَعُكُمْ وَاَطُوْعُكُمْ لِمَنْ وَاَلِيْمُوْهُ اَمْرَكُمْ، وَاَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي اَمِيْرًا - مرا رها کنید و برای خلافت کسی دیگری انتخاب کنید چرا که من با انتخاب شما به استقبال حکومت بر جامعه‌ای می‌روم که برای اصلاح این جامعه مبارزه‌ای سخت در پیش دارم و این مبارزه آن قدر سهمگین است که دل‌ها را می‌لرزاند و خرده‌ها را به گل می‌نشانند افق‌های آینده برایم تاریک است و راه رفتن نا پیداست ولی بدانید اگر نرفتید کس دیگری انتخاب کنید که تسلیم زمان و جامعه بشود و من را انتخاب کردید دیگر بر خواسته‌های شما تکیه نمی‌کنم بلکه بر آگاهی خودم پیش می‌روم و در برابر مسئولیت‌ها زانیده آگاهی خودم به هیچ سرزنش کننده‌ای بهائی نمی‌دهم تنها معیارم برای رفتن آگاهی خودم است لکن اگر من را ترک کنید و من را برای خلافت و رهبری خود انتخاب نکنید و دیگری که تسلیم شما هست انتخاب کردید در آن صورت من هم مثل شما تسلیم انتخاب شما می‌شوم و من شنونده‌تر

والی مصر - نامه ۵۳ - نهج البلاغه)

در همه این‌ها آنچه برای علی معیار است فقط و فقط انسانیت است چرا که علی خوب می‌داند که ارزش او در باز تعریف عملی و نظری از انسانیت است کسی که ستم می‌کند از نظر علی بیش از هر چیز انسانیت را به زیر سوال می‌برد رنج علی رنج حکومت از دست رفته نیست چرا که علی به این حکومت جز به صورت استخوان سگی در دست جزامی نمی‌نگردد رنج علی رنج سهم خواهی معاویه از حکومت و طلحه و زبیر از بیت المال نیست رنج علی رنج مغلوب شدن عدالت و حق مردم و غالب شدن جور و ستم بر مردم است رنج علی رنج انتقام از نهروان و صفین و جمل نیست رنج علی رنج انسانیت مظلوم است که هزاران سال است در زیر ساطور استثمار و استبداد و استحمار طبقه حاکمه مثله گشته است آرمان علی باز تعریف انسان و انسانیت است علی با عدالتش انسانیت را باز تعریف می‌کند علی با حکومتش انسان را باز تعریف می‌کند علی با سیاستش انسانیت را باز تعریف می‌کند علی با ناله‌های درون چاه‌های ینبع انسان را باز تعریف می‌کند علی با قلم و بیان خویش انسانیت را باز تعریف می‌کند علی با مرگ خویش انسانیت را باز تعریف کرد علی با مبارزه خستگی ناپذیر خود انسانیت را باز تعریف کرد.

سلام بر علی

سلام بر عدالت

سلام بر انسان حق

سلام بر علی قرآن ناطق

سلام بر علی بیدار آگاه

سلام بر علی ناله‌های مظلومیت انسانیت تاریخی

سلام بر علی صوت العدالت انسانیه

سلام بر علی آوای مظلومیت مستضعفین زمین

سلام بر علی آرمان انسانیت انسان زمین

سلام بر علی بازوی رهائی بخش به ضعف کشیده شدگان تاریخ

سلام بر علی تندیس آزادی انسان

سلام بر مجسمه صبر و آگاهی و حرکت

والسلام

و فرمان بر تر از شما به خلیفه انتخابی شما می‌گردم برای شما بهتر است که من وزیر باشم تا امیر» (خطبه ۹۱ - نهج البلاغه)

و چه آن زمانی که پس از انتخاب خلافت بر مسلمین به او پیشنهاد مصالحه و سکوت در برابر حکومت معاویه و فراموش کردن غارت‌های گذشته بیت المال توسط اصحاب کبار می‌دهند و او در پاسخ این پیشنهاد می‌گوید:

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِيَاتِ عَلَيْهِ - وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ، وَمَا أَمْ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا - لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ لَهُمْ. أَلَا وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ - أَيَا مِرَا مِي كُنَيْدِ تَا بَرِ ظَلْمٍ وَ سَتْمٍ اَز كَسِي يَارِي بَطْلَمِ اَكْر اَيْن اموال مردم مال خود منم بود بالسويه بين مردم تقسيم مي‌کردم آگاه باشيد كه تقسيم ناعادلانه مال مردم تبذير و اسراف و باطل خواهد بود» (خطبه ۱۲۶ - نهج البلاغه)

و یا آنجائیکه نظام سیاسی خلافت خود با مردم اینچنین تبیین می‌نماید:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ. وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ - آگاه باشید که حقی که من بر حکومت شما به آن دست یافته‌ام مانند همان حقی است که شما بر من دارید در حرف از حق سخن گفتن کار آسانی است اما در عمل کردن به حق است که مشکل‌ها پیش می‌آید هیچگاه رابطه حق بین بالائی‌ها و پائینی‌ها جامعه یکطرفه نیست بلکه همیشه موضوع امری دو طرفه خواهد بود هم شما بهمان اندازه بر من حق دارید که من بر شما حق دارم» (خطبه ۲۰۷ - نهج البلاغه)

و چه آنجا که در نامه به مالک اشتر می‌نویسد:

«يَا مَالِكُ، أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُونَ قَبْلِكَ، مِنْ عَدْلِ وَجُورٍ، وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ، وَيَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ، إِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرَى اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَسَنِ عِبَادِهِ. فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ، فَاْمَلِكْ هَوَاكَ، وَشَحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَجِلُّ لَكَ، فَإِنَّ الشَّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحْبَبْتَ وَكَرِهْتَ. وَأَشْرَعُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَحْ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ ...

- ای مالک آگاه باش که من ترا به سوی سرزمینی فرستادم که پیش از تو تاریخی داشته که از عدل و جور حکایت می‌کند لذا مردم آن آگاهند و اعمال تو را زیر ذره بین نگاه قرار می‌دهند بدان که همانطوری در باب اعمال تو قضاوت می‌کنند که تو در باب اعمال آن‌ها قضاوت خواهی کرد ای مالک بر مردم مصر مهربان و با آن‌ها مدارا کن زنهار نکند که به جان آن‌ها بیافتی و درنده خونخواری بشوی و همچون گرگی درنده خوراک گوسفند خود را از مردم مصر بگیری ای مالک مردم زمین یا هم فکر تو اند و یا هم نوع تو اند یا در خلقت با شریکند یا در اعتقاد با تو هم فکرند معیار نگاه انسانیت باشد نه مذهب و دین و اعتقاد و نژاد و... به خاطر اینکه مانند گرگی خونخواری به جان خلق نیافتی» (نامه به مالک اشتر)